

چهارشنبه ۱۴۰۰/۲/۲۹

جلسه ۶۸۶

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در این بود که چگونه در یک جا نتیجه مقدمات حکمت، اطلاق شمولی می شود مثل «لا تکذب» و یک جا اطلاق بدلی می شود مثل «صل»؟ آیا نتیجه مقدمات حکمت در این دو با هم فرق می کند یا اینکه یک وقت شمولی می شود و یک وقت بدلی، به خاطر امر دیگریست؟

مرحوم آقاضیاء عراقی در مقالات الاصول فرمود: چه در اطلاق شمولی و چه در اطلاق بدلی، نتیجه مقدمات حکمت یکسان است زیرا مثلا موضوع له اسم جنس «صل» و «لا تکذب» همان ماهیت مبهمه مهمله است. نتیجه مقدمات حکمت در هر دو، این است که غیر از همان طبیعت و

ذات معنی، چیز دیگری موضوع قرار نگرفته است و موضوع خود همان ذات معنی و طبیعی معناست.

ما - به قول مرحوم آقاضیاء - یک ماهیت لا بشرط قسمی داریم، یک ماهیت بشرط شیء داریم و یک ماهیت لا بشرط مقسمی داریم. ماهیت لا بشرط قسمی یعنی صرف آن شیء بدون هیچ قیدی. خب ماهیت لا بشرط قسمی که صرف شیء است در خارج قابل تکرار نیست. این ماهیت نه افراد طولی دارد و نه افراد عرضی دارد چرا که صرف الشیء لا یتثنی و لا یتکرر لذا وجودات ندارد ولی ماهیت مقیده وجودات دارد مثلاً وجود در ساعت اول، وجود در ساعت دوم یا وجود زیر درخت، وجود در آسمان. ماهیت هم افراد عرضی دارد و هم افراد طولی و متعاقبه دارد. اگر کسی گفت: «لازمه ی مقدمات حکمت که جاری می شود این است که مقدمات حکمت دلالت کند که تمام الموضوع ماهیت لا بشرط قسمی است یعنی ذات معنی و موضوع له نیست» در این صورت نتیجه آن، اطلاق بدلی است و نتیجه آن شمول نیست اما اگر مقدمات حکمت ثابت نکند که موضوع له ماهیت لا بشرط قسمی است بلکه اثبات کند که تمام الموضوع همان ماهیت لا بشرط مقسمی و ذات موضوع له است و هیچ قید دیگری با او نیست در این صورت آن قابل تکرار است و افراد دارد.

در ادامه ایشان می فرماید: ان قلت: شما که می گوید: «مقدمات حکمت اثبات نمی کند که تمام الموضوع لا بشرط قسمی است»، خب مگر نه این است که مقدمات حکمت می گوید: «مولی در مقام بیان است و هیچ قیدی نیاورده» خب این، اثبات می کند هیچ قیدی با آن نیست. وقتی هیچ قیدی با آن نیست وجوداً و عدماً، مگر این غیر از ماهیت لا بشرط قسمی است؟! ماهیت لا بشرط قسمی یعنی نفی هر قیدی وجوداً و عدماً، خب مقدمات حکمت هر قیدی را نفی می کند. پس دیگر معنی دارد که شما بگویید: تمام الموضوع ماهیت لا بشرط قسمی نیست.

قلت: بله این نکته درست است و حقیقت ماهیت لا بشرط قسمی یعنی اینکه هیچ قیدی با آن نیست و مقدمات حکمت اثبات می کند که هیچ قیدی غیر ذات معنی با این موضوع له نیست ولکن

کلام این است که چه چیزی هیچ قیدی با آن نیست. این چیزی که هیچ قیدی با آن نیست آیا آن جهت جامعه بین ماهیت لا بشرط قسمی و ماهیت مقیده است یا نه خود ماهیت لا بشرط قسمی است. این را که دلالت نمی کند بلکه نتیجه اینکه مولی در مقام بیان است و قیدی نیاورده، این است که تمام الموضوع له همان ذات معنی و طبیعی معناست و طبیعی معنی آن جهت جامع بین ماهیت لا بشرط قسمی و ماهیت مقیده است و تمام افراد ماهیت مقیده را در بر می گیرد چه افراد طولی و چه افراد عرضی. وقتی که تمام الموضوع این جهت جامعه شد، این جهت توجده باحد افرادی و تنعدم بانعدام جمیع افرادی. در اوامر طلب ایجاد این جهت جامعه است خب ایجاد جهت جامعه با یک وجود ایجاد می شود ولی در نواهی طلب عدم و ترک آن است، خب عدم این جامع به عدم جمیع افرادش هست لذا چنانچه مولی به شخصی فرمود: «لا تکذب» باید دروغ نگوید. خب لا تکذب دلالت می کند که هیچ فردی از دروغ را نباید ایجاد کند و اگر دروغ گفتی باز دروغ نگو، دروغ دوم را نگو چرا که مولی خواسته آن جهت جامعه معدوم باشد و یکی از افراد این جهت جامعه این دروغ دوم است لذا باید آن را ترک کرد. این فرمایش مرحوم آقاضیاء در مقالات الاصول.

فرمایش ایشان در نهایت الافکار این است که تفاوت اوامر و نواهی از این جهت است که در اوامر معمولاً در صرف وجود شیء است ولی در نواهی مفسده معمولاً در تمام موجودات است. نتیجه ی اینکه مفسده در تمام موجودات هست این می شود که اگر یک دروغ گفتی باز دروغ دوم را نگو چرا که مفسده دارد و انحلالی است.

آقای صدر یک کلامی در این بحوث به آقاضیاء ره نسبت داده است و آن این می باشد که همیشه نتیجه مقدمات حکمت اطلاق بدلی است و اگر یک جایی اطلاق شمولی می شود به خاطر یک قرینه ی دیگری است. شاید مقصود ایشان همین عبارتی است که در نهایت الافکار است - البته در نهایت الافکار هم این گونه نیست - یا در جای دیگری فرموده باشد. ما که آن را پیدا نکردیم و

این با عبارت مقالات نمی خورد، حال مهم نیست شاید جایی باشد که آقای صدر پیدا کرده یا اینکه همین عبارت است و ما متوجه آن نمی شویم.

عرض ما این است که جناب آفاضیاء ره شما می فرمایید: «نتیجه مقدمات حکمت این است که تمام الموضوع له آن جهت جامعه است و هیچ قیدی با آن نیست. آن جهت جامعه بین لا بشرط قسمی و ماهیت بشرط شیء، تمام موضوع است» خب اگر آن، تمام موضوع است و شارع آن را خواسته است، خب نتیجه آن در ما نحن فیه این می شود که افراد عرضی را باید ترک کند اما افراد طولی را به چه دلیل باید ترک کند؟! اینکه اگر یک دروغ گفت باز لا تکذب می گوید که دروغ دوم را نگو از کجا؟! شما می فرمایید: «چون آن جهت جامعه، دروغ دوم را هم شامل می شود» می گوییم: بله آن جهت جامعه دروغ دوم را نیز شامل می شود اما کلام این است که آن فرد دوم وقتی فرد دوم می شود که دروغ اول را بگویند. اگر دروغ اول را گفت باز آن نهی باقیست؟! این نهی باید باقی باشد و حال آنکه سوال این است که به چه دلیل آن نهی الآن باقیست؟! خب فرموده که آن جهت جامعه نباید موجود شود، خب وقتی موجود شد آیا باز الآن نهی باقیست تا از فرد دوم نهی کند؟ اگر شما بگویند: بله باز نهی باقیست زیرا او از اول گفته که این طبیعت باید در خارج معدوم باشد. عقلاً انعدام این جهت جامعه به فرد دوم هم هست خب لازمه ی اینکه آن جامعه معدوم باشد این است که الآن هم نهی باقی باشد. کأنّ اسم فرد در زمان دوم را اگر «ب» گذاریم و فرد در زمان اول را «الف» بگذاریم، این می گوید: نه فرد الف باید باشد و نه فرد ب. حال چنانچه فرد «الف» موجود شد باز فرد «ب» نباشد موجود شود. فرد «ب» نیز یکی از افراد این جامع است.

می گوییم: درست هست که فرد «ب» نیز یکی از افراد این جامع است اما اینکه آن جهت جامعه در لا تکذب می فرماید هیچ فردی نباید باشد آیا به نحو عام مجموعی است یا به نحو عام استغراقی است. اگر به نحو عام مجموعی باشد خب بعد از ایجاد فرد الف، دیگر شکسته شد و آن، عصیان شد. شما ناخودآگاه این را به معنای عام استغراقی گرفته اید. مقدمات حکمت از کجا

دلالت بکند که این به نحو عام استغراقی است و به نحو عام مجموعی نیست!؟ شاید به نحو عام مجموعی باشد یعنی آن جهت جامعه یک نهی دارد خب وقتی جهت جامعه یک نهی داشت و آن عصیان شد، نهی دوم از کجا!؟ لذا این فرمایش مرحوم آقاضیاء عراقی - همان طور که در دوره گذشته عرض کردیم - نا تمام است.

اشکال دومی که به ایشان وارد است این می باشد که جناب آقاضیاء ره شما با این بیان، اوامر و نواهی را درست کردید اما اطلاق شمولی در مثل احل الله البيع را درست نکردید. در احل الله البيع به چه دلیل اطلاق، اطلاق شمولی است؟ اینجا که دیگر نهی نیست بلکه ایجاب است. پس این توجیهی است ناقص.

یک اشکال سومی هم به عقل قاصر فاطر ما به مرحوم آقاضیاء وارد است و آن این می باشد که خود اکرم العالم یا صل یا لا تکذب، خب کذب، صلاة و عالم برای آن جهت جامعه وضع شده است. خب مقدمات حکمت چه کاری می کند؟ شما که می فرمایید: «مقدمات حکمت دلالت نمی کند که تمام الموضوع لا بشرط قسمی است» پس مقدمات حکمت چه کار می کند؟ ایشان می فرمایند: «در صل و لا تکذب اگر مقدمات حکمت نبود ما نمی توانستیم بگویم قیدی با موضوع نیست. شاید موضوع یک قیدی داشته باشد. ان قلت: موضوع له جهت جامعه است. قلت: بله موضوع له جهت جامعه است اما این جهت جامعه، در این جعل تمام الموضوع است یا بعض الموضوع، شاید بعض الموضوع باشد. اینکه قید دیگری با موضوع نیست و تمام الموضوع همین جهت جامعه است را ما با مقدمات حکمت فهمیدیم. مقدمات حکمت دلالت می کند که تمام الموضوع است و هیچ قیدی دیگری ندارد. اگر آن نبود ما نمی توانستیم بفهمیم» استاد: اشکال این کلام این است ... ما قبلا گفتیم ... آن توجهی هم که کردیم همین بود که اصلا ماهیت لا بشرط مقسمی که مرحوم آقاضیاء آن را عبارت اخری از ماهیت مبهمه مهمله گرفته، در واقع همین است که قید دیگری با آن نیست. خب اگر قید دیگری با آن نیست، فرق آن با ماهیت لا بشرط قسمی

در چیست؟ این همان عویصه است که اگر ما سلب و ایجاب گرفتیم، جامع چیست، که این یک اشکال مبنایی است. این نسبت به فرمایش آقاضیاء عراقی ره.

مرحوم حاج شیخ اصفهانی فرموده: نتیجه مقدمات حکمت همیشه اطلاق شمولی است. اطلاق بدلی قرینه خاصه لازم دارد زیرا وقتی می فرماید: «صل» «اکرم العالم» «احل الله البیع» خب موضوع له ذات ماهیت من حیث هی هی که نیست بلکه موضوع له آن ماهیت به حمل شایع است، آن فرد است. خب وقتی آن فرد و ماهیت به حمل شایع شد، بما اینکه نسبت کلی طبیعی با افراد نسبت آباء به ابناء است، یعنی آن چه در خارج وجود دارد افراد است، نه اینکه یک وجودی در خارج وجود داشته باشد منحاز از افراد و آن در تمام افراد مشترک است و اوست که مامور به است. لذا ایشان فرموده: نتیجه مقدمات حکمت در همه جا شمولی است الا آن جایی که قرینه خاصه ای داشته باشیم.

به این فرمایش حاج شیخ اصفهانی ره، آقای صدر اشکال کرده است. اشکال ایشان این است که این حرف یک اشکال ثبوتی دارد و یک اشکال اثباتی. اشکال ثبوتی: این نکته ای شما ذکر کردید در واقع فرق بین اطلاق و عموم است. شما می فرمایید: (خوب دقت کنید شاید مقصود آقای صدر این باشد) مقتضای مقدمات حکمت این است که موجود را خواسته و بما اینکه وجود انحلالی است و افراد است... می گوییم وجود انحلالی است و افراد است خب چه کسی گفته که همه موجودات را می خواهد؟! اینکه همه وجودات را می خواهد از کجا؟! درست است که ماهیت من حیث هی هی متعلق و موضوع نیست بلکه فرد و وجود متعلق و موضوع است اما همه افراد، تمام وجودات یا اینکه همه افراد و تمام وجودات نیست؟ این را شما باید ثابت کنید لذا این فرمایش حاج شیخ اصفهانی ره نا تمام است.

مرحوم آقای خوئی یک بیانی دارد. ایشان می فرماید: نتیجه مقدمات حکمت در اطلاق شمولی و در اطلاق بدلی، در اوامر و نواهی یک چیز است و آن این است که تمام متعلق ذات طبیعت است و هیچ قیدی با آن نیست ولکن یک قرینه ی عامه در اوامر هست که نتیجه آن قرینه ی عامه اطلاق

بدلی است و یک قرینه ی عامه در نواهی هست که مقتضای آن در نواهی شمولیت و انحلال است. آن قرینه عامه این است که وقتی شارع می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة»، این اقیموا الصلاة یا تمام افراد صلاة را می خواهد یا بعضی از افراد صلاة می خواهد یا صرف الوجود را می خواهد. اگر بگویید: «تمام افراد را می خواهد» می گوییم: «تمام افراد که مقدور مکلف نیست چون یکی از افراد صلاة، صلاة ساعت سه در حرم است و یکی از افراد صلاة، صلاة ساعت سه در خانه است. این فرد که نمی تواند در ساعت سه هم در خانه نماز بخواند و هم در حرم مطهر نماز بخواند. پس همه افراد قطعاً مامور به نیست چراکه مقدورش نیست». اگر بگویید: «بعضی از افراد را می خواهد» می گوییم: «بعضی افراد دون بعضی بیان می خواهد. این ترجیح بلا مرجح است. قرینه ندارد». پس باید صرف الوجود باشد به خلاف نواهی، در نواهی صرف الوجود قطعاً منهی عنه نیست زیرا اصلاً اکذب کذابین، دروغگو ترین دروغگوها تمام دروغ ها را که نمی تواند بگوید و قطعاً یک فردی را ترک می کند. مسخره است که بفرماید: ای اکذب کذابین یک دروغ را در طول عمرت ترک کن. بعضی دون بعضی نیاز به بیان دارد. وقتی که بعضی دون بعضی بیان می خواهد، به دلیل اینکه بیان و قرینه ای ذکر نکرده، انحلال و جمیع افراد می شود. این بیان آقای خوئی ره بود.

این بیان ایشان ناقص است به خاطر اینکه اما در اوامر می گوییم که جمیع افراد مقدوره را می خواهد. اگر شما بگویید: خود این جمیع افراد مقدوره چند مصداق دارد مثلاً صلاة با لباس قرمز در ساعت سه، در حرم مطهر با صدای بلند ممکن است یک فرد باشد و یک فرد هم تمام افراد طولی صلاة در ساعت سه با لباس قرمز در خانه باشد یا با لباس آبی در بیابان، یا در شهر و... تمام اینها افراد مقدوره می شود، خب کدام یک از این افراد مقدوره؟ این را تأمل بفرمایید و للكلام تتمه ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين